

باسمه تعالی

خلاصه جلسه قبل

خلاصه ثمره‌ای که برای مسأله ضد بیان شد این بود که اگر ضد مهم، عبادت باشد بر اساس اعتقاد به اینکه امر به شی نهي از ضد عبادی می‌کند و نهي از عبادت هم سبب فساد است نتیجه این می‌شود که آن ضد عبادی به خاطر تعلق نهي، فاسد است مثل صلاتی که مورد نهي لازم امر به ازاله است.

مرحوم شیخ بهائی آن طور که مرحوم آخوند نقل کردند منکر این ثمره است به دلیل اینکه شیخ فرموده ما ولو قائل به نهي از ضد نباشیم ولی به واسطه اینکه امر به اهم فعلیت دارد مهم امر ندارد و به جهت اینکه امر به مهم نداریم مهم باطل است و آخوند اشکال کرده است که ما قبلاً ثابت کردیم که در عبادیت عبادت قصد امر نمی‌خواهیم بلکه قصد قربت می‌خواهیم و قصد قربت می‌تواند با قصد محبوبیت و ملاک محقق شود و لذا وجهی ندارد که ما بگوییم که عبادیت عبادت نیاز به امر دارد و اگر چنین شد ما در اینجا احراز ملاک می‌کنیم زیرا فرض این است که ملاک و مقربیت و محبوبیت اصل نماز محرز است و فقط ملازم با امتثال اهم است که باعث شده امر نماز از فعلیت بیافتد و لذا نزاع ثمره دارد و ثمره بر می‌گردد به اینکه ما اگر نهي از ضد را قائل شدیم عبادت باطل است والا وراء نهي از ضد می‌توان با قصد ملاک، عبادت را درست کنیم.

گفتیم که در این نزاع دو جواب دیگر هم مطرح است: یکی کلام محقق کرکی که فرموده است حتی با قبول مبنای نیاز به امر در تصحیح عبادیت عبادت می‌توان نشان داد که یک جایی داریم که این بحث ثمره دارد و آن جایی است که یک اهم مضیق داشته باشیم که با یک مهم موسع تراحم کند. اگر امر به اهم (امر به ازاله) با یک موسعی

مزاحمت کرد یعنی یک «أزل النجاسة عن المسجد» داشتیم که با صلاتی که موسع است تراحم کرد ما به شما نشان می‌دهیم که نزاع ثمره دارد.

یک فرمایش هم مسلک ترتب بود که می‌گوید ما در همه جا می‌توانیم ثمره را درست کنیم ولی یک امر ترتبی درست می‌کنیم که عبادت درست شود، سپس گفتیم ما ابتدا کلام محقق ثانی را بحث می‌کنیم و بعد بر می‌گردیم و بحث ترتب را بیان می‌کنیم.

در بیان فرمایش محقق ثانی ابتداء تعبیر کفایه را بیان کرده و بعد یک تنمه محقق خوئی در تقویت فرمایش محقق ثانی دارد که بیان می‌کنیم.

تقریر مرحوم آخوند از فرمایش مرحوم محقق کرکی

مرحوم آخوند در پایان این بحث بعد از اینکه مسلک ترتب را ابطال کرد چنین می‌فرماید: «فقد ظهر أنه لا وجه لصحة العبادة مع مضادتها لما هو أهم منها إلا ملاك الأمر»^۱ ظاهر است که ترتب باطل است و هیچ وجهی برای صحت عبادت وجود ندارد مگر اینکه در عبادت عبادت قصد امر را خراب کنیم یعنی مبنا را خراب کنیم و ظاهر است که وجهی وجود ندارد برای صحت عبادت در جایی که این عبادت مضاد با اهم است مگر ملاک امر، بعد می‌گوید: «نعم...» و از اینجا شروع می‌کند استثناء از این حرف را که کلام محقق کرکی است.

تقریر مرحوم آخوند از کلام محقق کرکی این است: بله اگر ضد عبادی ما موسع باشد مثل صلات در وسعت وقت یک ساعت یا دو ساعت تا اذان مغرب مانده شخص می‌خواهد صلات ظهر بخواند می‌بیند مسجد نجس است و امر به ازاله یک واجب فوری است وقتی مزاحمت می‌کند با صلّ در وسعت وقت صلات، در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهد با مبنای محقق کرکی حتی با قبول مبنای امر مسأله را درست کند، و اشکال شیخ بهائی را پاسخ بگوید.

^۱.کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص 136.

توضیح مطلب: یک بحثی وجود دارد در بحث متعلق اوامر و نواهی که امر به طبیعت می خورد یا به فرد، آنجا مسلک مختار و مطابق تحقیق این است که امر به طبیعت خورده است نه به فرد چه افراد عرضی و چه افراد طولی، افراد عرضی اینکه من می خواهم صلات را اتیان کنم این صلات پنجاه فرد عرضی دارد همین الان نماز در وسط نماز بخوانم یا گوشه اتاق یا نزدیک درب نماز بخوانم؛ مشهور می گویند که صل خورده به طبیعت صلاتی، و امثال نماز با مشخصات یمینی، یساری، جلو یا عقب فرقی ندارد و خصوصیات فردیه دخلی در ملاک تحقق طبعی صلات ندارد لذا این خصوصیات و تشخیصات فردی مامور به نیستند، کما اینکه الان که یک ساعت و نیم تا مغرب مانده است صلات من ۵۰ فرد در طول دارد باز فرقی ندارد فرد ساعت اول و دوم و سوم در عمود زمان و خصوصیات فردیه مامور به نیستند و صل خورده به طبعی صلات. در مقابل این مسلک، کسانی هستند که می گویند امر به افراد صلات خورده است و خصوصیات فردیه را داخل کار می کنند.

اگر امر به طبعی صلات بخورد یک تخییر عقلی بین این افراد وجود دارد که من هر کدام را بخوانم امثال می کنم اگر امر به خصوصیات فردیه بخورد تخییر شرعی می شود شبیه به خصال واجب تخییری می شود که یک فرد دارم و یک فرد دیگر و فرد دیگر که اینها مباین یکدیگراند ولی همه محصل غرضند و من شرعا مخیرم بین آنها یعنی علی الاجمال یکی از اینها بر من واجب است. علی ما هو تحقیق امر به طبعی می خورد و مکلفدر انتخاب افراد عرضی و طولی تخییر عقلی دارد در مقابل این مبنا، این است که امر به خصوصیات فردیه ممکن است بخورد اگر به افراد بخورد در واقع ۵۰ فرد عرضی و طولی پیدا می کند که همه مانند خصال کفاره وافی به غرض هستند ولی تخییر، تخییر شرعی است.

مرحوم آخوند بر اساس مبنای خود می گوید: ما قائلیم امر به طبعی خورده است و وقتی امر به طبعی خورد مولی از من چه می خواهد؟! مولی از من می خواهد که صرف الوجود از طبعی محقق شود مولی از من می خواهد در بین این ۵۰ فردی که در طول هم هستند یک فرد محقق شود و این طبعی توجده به وجود فرد. صرف الوجود طبعی از من خواسته شده و خصوصیات فردیه دخالت در ملاک ندارند و به من می گویند مخیری، بله اگر در ضیق وقت افتاد عقلمی گوید که تخییر نداری و تخییر را عقل از من می گیرد زیرا فرض این است که وقت دیگری برای طبعی نمانده

است و لذا فرد دیگری از طبیعی باقی نمانده است ولی این معنایش این نیست که خصوصیات فردیه ماموریه هستند. بلکه طبیعی ماموریه است و من تخییر عقلی در وسعت وقت دارم یا تخییر عقلی را عقل در ضیق وقت برمی دارد.

ملاک صحت امر این است که من قدرت بر صرف الوجود این طبیعی در بین افراد طولی و افراد عرضی این طبیعی داشته باشم. این ضابطه کلی تکلیف است.

اگر ما این تحلیل را پذیرفتیم حالا مزاحمت کجا شکل گرفته است؟ شما می‌گویید که صلات مزاحم با ازاله است و ازاله اهم است، اینها می‌گویند مزاحمت قطعاً در بعضی از افراد این طبیعی است یعنی فرد اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم مزاحم با ازاله است و ازاله ۲۰ دقیقه است که پنج تا از افراد این صلات را می‌برد. چه ربطی دارد به امر تعلق گرفته به طبعی صلات و امر به طبیعی صلات تعلق گرفته است و مزاحم این افراد مشکلی ایجاد نمی‌کند لذا می‌گویند حتی طبق مسلک کسانی که برای صحت عبادت امر می‌خواهند ما امر داریم و نه این افراد ماموریه به هستند و نه بقیه افراد، بلکه مامور به طبیعی است. لذا مرحوم آخوند به تبع محقق کرکی می‌فرماید: چه اشکالی دارد که من امری که به طبیعی تعلق گرفته است قصد کنم و فرد مزاحم را اتیان کنم.

بعد به خودش اشکال می‌کند که امر به طبیعی‌خورد، ولی افراد مزاحم که امر ندارند و طبیعی امر دارد و این افراد مزاحم، که افراد طبیعت مامور به نیستند پس چطور می‌خواهید افرادی که افراد طبیعی نیستند را اتیان کنید و با این اتیان، امتثال کنید امری که به طبیعی خورده است و آن را مامور به کرده است، شما قبول دارید که این پنج فرد مزاحم، فرد طبیعی هستند ولی نه طبیعی بما هوماموریهها.

قلت: آخوند جواب می‌دهد که اینها افراد طبیعی نیستند ولی وافی به ملاک که هستند و چه اشکال دارد که من امر می‌خواهم امر به طبیعی را قصد کنم و در وادی امتثال، فرد وافی به ملاک را امتثال می‌کنم، بله اگر فرد ماموریه بودن از جهت دیگری بود مثلاً من می‌گفتم این فرد ملاک را ندارد حرف شما درست بود ولی الان فرض این است که این فرد، فرد طبیعی است و وافی ملاک هم است و امر هم از اول سوار بر طبیعی بوده است وقتی شما ملاک را تحصیل کردید و این فرد هم وافی به ملاک است چرا امری که رفته روی طبیعی صلات ساقط نشود. لذا حاکم در وادی

امثال عقل است که می‌گوید فرقی نیست میان این فردی که افراد طبیعت مامور به نیست و این فرد ساعت ششم یا هفتم که از افراد طبیعی صلوات است که هر دو وافی ملاکند. لذا امثال حاصل است و اجزاء حاصل است و امر متعلق به طبیعی را قصد کن.

بعد آخوند یک ترقی می‌کند و می‌گوید این کلام را حتی طبق مبنایی که امر به فرد تعلق هم می‌گیرد می‌توانم بگویم.^۲

اگر کسی گفت تشخیصات در ملاک تاثیر ندارد، شما هر جور تعبیر کردی چه تعبیر عنوان چه معنون و چه تعبیر طبیعی، قطعاً خصوصیت فردی درون چیزی که محصل غرض است دخالت ندارد پس مزاحمت الان با این فرد است بما اینکه دارای خصوصیت فردیه است که امر ندارد و این اشکال ندارد از اول هم قرار بود که تشخیصات فردیه امر نداشته باشند.

مرحوم آخوند در مرحله اول آمد بنابر مسلک حق که متعلق تکلیف طبایع است مسأله را حل کرد و تسری می‌دهد که حتی اگر تکلیف به افراد هم بخورد مشکلی ندارد، هر چند اگر من فردی شدم یک خفایی در مسأله پیدا می‌شود.

۲. سوال: طبق مبنای خودش؟

طبق مبنایی که امر رفته روی افراد آخوند سرائی است؟

سراحت می‌کند روی معنون نه فرد. یعنی فرد و معنون فرق است آخوند طبیعی است و در بحث بعدی بررسی می‌کنیم وادی امثال روی فرد می‌چرخد طبق معنونات؟

امثال تابع و فاء به ملاک است و اوزی که می‌گویند طبیعت و معنون و فرد اختلافشان سر این است که نسبت طبیعی با فرد با نسبت عنوان و معنون چطور است ولی این را قبول دارد که یک واقعیت خارجی است که این ملاک را دارد و حاصل که شد امثال محقق است. ای‌ها می‌گویند که اگر طبیعی را مامور به کردی عنوان را مامور به کردی معنون را مامور به کردی که بعداً فرقه‌های آنها را می‌گویند خطی خوب، خصوصیت فردی داخل نیست و خصوصیت فرد وافی به ملاک نیست و تو تخیل عقلی داری.

اصل نزاحم در کجا است؟

در امثال است و امثال هم در تحقق است

امثال در معنونات است؟

فرقی ندارد.

سوال: اگر من فردی شدم چطور می‌خواهم مسأله را درست کنم با اینکه فرض این است که مزاحمت با خصوصیت فردیه است و تکلیف به خصوصیت فردیه خورده‌است؟ چطور این را درست کنم که تکلیف خورده به صلات لحظه و آن اول و مزاحمت هم با صلات آن اول است؟ صلات آن اول که امر ندارد زیرا امر از بین رفته است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: «و أما بناء علی تعلقها بالأفراد فکذلک و إن کان جریانہ علیہ اخفی کما لا یخفی فتأمل.»^۲ این بحث را بر اساس مبنای تعلق امر به افراد هم صحیح است، اگرچه سخت‌تر و اخفی از طبیعی است.

بعضی از محشین کفایه مثل محقق قوچانیدر اینجا گفته‌اند که این «فتأمل» آخوند منظورش این است که وقتی می‌گوییم فرد یکبار منظور مان فرد مرد است یعنی فرد ما است اگر منظورمان فرد ما باشد که تخییر عقلی باقی بماند لزا ما اولش گفتمی تخییر عقلی. و آن موقع معنایش این است که من می‌روم سراغ افراد، نه می‌خواهم بینفرد و بین صرف الوجود جمع کنم می‌گویم فرد الما می‌خواهم و اخوند می‌گوید اگر منظور از فرد، فرد ما باشد و تخییر عقلی باقی باشد همان تحلیلی که سر طبیعی زیداده کردیم سر فرد ما هم زیداده می‌کنیم. زیرا درست است که من رفتم سراغ خصوصیات فردیه ولی خصوصیات فردیه به شکل این نیامده گردن من که این فرد با تمام خصوصیاتش مامور به من باشد که فرد یک فرد دو و فرد سه که تخییر، تخییر شرعی باشد، بلکه به من می‌گویند فرد ما را بیار به من چه بگویند طبیعی را بیار و چه بگویند فرد ما را بیار تخییر م عقلی است ولی اگر بگویند که فرد را بیار، یعنی فرد با تمام خصوصیات مشخصه اش با تمام خصوصیات فردیه اش و آن موقع تخییر می‌شود تخییر شعری که که فرد یک با فرد دو مابین است و فرد یک و فرد دو با فرد سه مابینند. یک کلی درست می‌شود به نام زید و یک کلی درست می‌شود به نام بکر و یک کلی درست می‌شود به نام عمرو و اخوند می‌گوید اگر این باشد نمی‌شود ولی اگر منظور از فرد، فرد ما باشد که تخییر عقلی درست شود این را می‌شود درست کرد و بگوییم که فرد ما از من خواسته شده که این فرقی نمی‌کند که این مورد از فرق فرد ما امر ندارد ولی فرد دیگر امر دادر.

^۲. کفایة الأصول (طبع آل البیت) ؛ ص 137.

بعشی دیگر فتامل را به این بر گردانند که فرد ما راه نمی دهد زیرا نمی توان بین طبیع و فرد یک چیز دیگری به نام فرد ما درست کنیم فرد ما اخرش برمی گردد به طبیعی، اگر طبیعی را کنار گذاشتیم ناگزیریم برویم سراغ فرد و فرد بعین خصوصیات فردیه ولا فرد ما یعنی چی؟ تو برو فرد ما بیاور یعنی من کاری به فرد اول و دوم و سوم ندارم این یم شود همان طبیعی و جه فرقی بین فرد ما و طبیعی؟ وقت اخوند می رود سراغ فرد منظورش همان فرد است وقتی می رود سراغ فرد آ « موقع یک راه حل دیگر دارد و آ » انیکه درست .که فرد امول امر ندارد ولی فرد دوم که امر دارد من امر متعلق به فرد دوم را قصد می کنم ولی فرد اول را ایان می کنم زیرا وافی ملاک است. امر شده متعلق به فرد دوم و اتیانم شده اتیان فرد اول. چرا اتیان فرد اول با قصد امر فرد دوم درست است زیرا وافی به مناط است و اخوند توضیح داده که فرد اول قصوری از جهت مناط ندارد.. ظاهر حاشیه علامه بر کفایه جنین توضیحی دارد.

ولی این یک اشکالی دارد و لذا اخوند گفته فتامل: اونهایی که می گویند که در صحت عبادت امر فعلی شرط ات سامر به ماتی را می گویند نه امر به غیرش را زیرا شما اینجا دو فرد دارید که ایم فرد ماتی است و این فرد امر ندارد و فردی که امر دارد نیاورید و ماتی شما امر ندارد لذا ظاهر کسانی که ممی گویند ما در عبادت ماتی امر می خواهیم امر متعلق به خود ماتی را می خواهند یک کلام زیبایی علامه دارد می گوید کان کسی بخواهد امر به صلات را به صوم اتیان کند اگر من رفتم رد فرد یک و قفرد را فرد ما معنا نکردم بلکه فرد خاص خارجی معنا کردم خیلی خوب فرد شماره یک، یک کل اسد با خصوصیات فردهی طبیعی به اضافه خصوصیات و فرد شماره دو یک کل اسیت به اضافه خصوصیات. این ها دو فردند دو تا کل هستند این که امر ندارد بله دومی امر دارد شما می توانید با قصد امر غیر این یکی را درست کنید پس ما حصل مطلب این است که اخوند اول روی طبیعی درست می کند که مشککش خیلی ک است بعد می برد روی فرد اگر فرد را با فرد ما درست کردید تامل می گوید با فرد ما می شود درست کرد ولی با فرد خاص خارجی که تخبیر را بکند تخبیر شرعی نیم شود درست ش کرد اگر گفتید که نه فرد ما در عبارت اخوند نیست و ظاهر فرد خود فرد خارجی است و آن موقع قصد امر می خورد به قصد امر فرد دوم و ماتی من می شود فرد اول و فتامل ناظر می شود به این که این فرد امر ندارد و ظاهرا به دلیل این اشکالات بعد از

فرمایشات اخوند کسی با فرد کار نکرد و فرمایشات محقق کرکی متمرکز شد روی مبنای حق که اوامر خوردند به طبایع. محقق خوئی یک تتمه ای سر کلام محقق کرکی دارد کفایه تمام حالا محقق خوئی ایشان یک توضیح کاملتی ری میدهد برای کلام محقق کرکی. توضیح خوئی: اولاً محقق کرکی قالد است که ما برای نزاع ثمره داریم. ثمره داریم یعنی چی یعنی اگر نهی نباشد عبادت را درست می کنیم اینجا و اگر نهی باشد عبادت در همین مورد بحث ما که موسع ما دارد با یک واجب فوری یا مضیق مزاحمت می کند بی ثمره است یعنی محقق کرکی فتوایش این است می گوید ثمره داری انی بحث به این بر میگرد که من در همین جا که الان یک موسع درست کردم و بعد گفتم موسع یعنی صلوات مزاحم شده با فوری یا با واجب مضیف که متاسفانه محقق خوبی می گوید واجب مضیق که درست نیست بلکه این واجب فوری است ولی چون تأثیری در بحث ما ندارد خیلی کاریش نداریم ما با این موسع که مقابلش است کار داریم و این موسع با واجب فقوری مزاحمت کند و نهی وجود داشته باشیم و مشکل ژیدا میکنیم. چرا: توضیح: می فرماید اگر نهی بود نهی به فرد می خورد نهی وقتی به فرد خورد فرد را دچار مشکل می کرد دیگر نیم توانیسم با اتیانش بگویییم که وافی به ملاک است و افی به مناط است نه نهی خورده ابهش نهی سبب می شود که این فرد مشکل ژیدا کند و نتونم با ایتان این فردی که نهی بهش خورده فرد مزاحم امتثال کنم. نمی توانم. ولی اگر فرض کردم امر به شعی نهی از ضد نداشت یعنی این فرد مزاحم من فرد شماره یک من که الان مزاجم با ازاله است نهی بهش نخورده بود آن موقع منم و با مبنای تعلق اوامر به طبایع. یک امر به طبیعت خوردنه این فرد امر دارد و نه هیچ کدام از افراد دیگر دو: اجزاء حکم عقل است و اجزا تابع انطباق طبیعی بر فرد است توضیح بیسار خوبی که خوئی می دهد این است که اجزا تابع این است طبیعی من منطبق بر فرد شود و این انطباق قهری است زیرا عقل کاری ندارد اگر فرد شماره یک نهی نداشت ولی مزاحم امر به ازاله بود و فرد شماره دو نهی نداشت مزاحم نبود آقای خوئی می گوید ببیند شمادو ناحیه داری که مشکل شما را حل می کند ناحیه اول اینکه فرد شماره یک و شماره دو هیچکدام امر ندارند. و لذا لا فرق بین فرد مزاحم و غیر مزاحم در اینکه هیچکدام امر ندارد یزیرا فرض این است که امر و روی طبع سوار است و ناحیه شماره دو انی است امینثال حکم عقل است و عقل میگد که این اجزا با امتثال تود محقق شده است یا نه عقل می بینی که شماره این فرد را می آوردی و طبعی بر

آن متطبق است و بعد محقق کرکی می گوید اگر نهی بود چه مشکلی بود نهی مانع انطباق است و عقل می گوید که این نهی مانع امتثال است

لذا محقق کریک بیه تعبیر زیبای خوئی دو تکه اصلی را منبا قرار داده اس یکی عدم وجود امر در فرد مزاحم و غیر مزاحم و دو انطباق قهری طبیعت بر فرد مزاحم و غیر مزاحم.

سوال: مبنای انطباق بر مبنای خوئی که انحلال است بحث نیست.

ما انحلالی نیستیم آقای خوئی هم انحلالی است انحلال در اطلاق شمولی است و این جا اطلاق تبدلی است. یعنی صرف الوجودی است و اینجا همنی دو نکته مهم است و

لذا محقق خودی با یک دقتی توضیح تکمیلی را به محقق خوی اضافه یم کند ت امشکلش حل یشود

توضیحی تکمیلی آقای خوئی: بله این فرد مزاحم با فرد غیر مزاحم در اون دو ناحیه هیچ مشکلی نداشت ناحیه اول اینکه خهیچ کدام امر نداشت و ناحیه دوم اینکه انطباق این ها بر طبیهعی قهری است و لذا عقلی حاکم به اجزا است حکم یم کند

در یک ناحیه فرق دارند فرد مزاحم مقدور مانیست شرعا یعنی شارع نیم خواهدش زیرا فرض بر این است کهمزاحم با اهم است و شارع اهم را در این ظرف خواسته است. فرد دوم مقدور است شرعا و شارع می خواهدش ولی لا علی التعیین. ایشان می گوید فرد اول مقدرو شرعی من نیست و فرد دوم مقدرو شرعی من است و این فرق تاثیری در محل بحث ما ندارد زیرا ما از اول گفتیم که تکلیف روی افراد نرفته است تا مشکل برای فرد اول ایجاد کند این زمینه جینی درگیریش با محقق ناینی است که شما در اصول فقه خوانده اید. چرا تاثیری نمی گذارد زیرا ما از اول گفتمی که امر سراغ افراد نمیرود.

خوئی خواسته بگوید که محقق کرکی توانسته است به شیخ بگوید که جناب شیخ لولا النهی این عمل صحیح اس و نهی است که مانع است اینکه گفتم که کلام محق خوئی کاملتر است این است اخوند حیث نهی در کفایه را نیاورده

است و اما بقیه حیثیات که در کلام محقق خوئی است می گویم که بخشی به کلام اخوند بر میکرد د و یک بحش اضافه دارد که باید دید که این قسمت اضافی میتواند اشکال محقق نایینی را حل کند یا نه؟